



شورش مرد سرخمو

روز آقایی

نمرود، بت زنده

ببخشید، شما عقل کل هستید؟!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پروردگارا! در چنین روزی با تو تجدید عهد
می‌کنم تا بعد از این، در تمام روزها این عهد و
بیعت بر گردنم بماند: تغییر نیابد و هرگز از بین نرود.

بفشر از «دعای عهد»

آنچه در نوعهدان ۱۴ می‌خوانید...

حرف اول: مروارید سبز / ۴

پله‌های احساس: دارایی‌ام تویی / ۶

عبرت ایام: روز آقایی / ۲۰

داستان: معجزه آهو / ۲۴

آشنای غریب: ویژگی‌های امام زمان (عج) - حکومت بر همه چیز / ۸

نشانه‌های آمدن: شورش مرد سرخ‌مو / ۱۲

پرسش از موعود: تصور امام خشن؛ درست یا نادرست؟ / ۱۶

ردپا: پیشوایان تاریکی - نمرود / ۲۶

حرف حساب: فرمول نجات / ۳۰

خوش‌اخلاق: ببخشید، شما عقل کل هستید؟ / ۳۲

حرف‌های دم دستی: خاطره آفلاین از کلاس آنلاین / ۳۸



فروشگاه اینترنتی محصولات موعود:

www.yaranshop.ir

نمابر: ۰۲۱-۶۶۴۵۹۰۲۳

نشانی: تهران، صندوق پستی ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵

تلفن موعود: ۰۲۱-۶۶۴۵۹۰۳۷

نشانی در پیام‌رسان‌ها:

@mouood_org



مروارید سبز

سردبیر

وقتی در بیابان بی‌کرانه خدا و در کرانه آسمان، آنجا که زمین و آسمان به هم می‌پیوندند چشمم به هلال ماه افتاد، موجی از شادی همه وجودم را تسخیر کرد. مثل تشنه‌ای که به چشمه آبی خنک و زلال رسیده باشد، مثل خسته‌ای مانده که او را به صحن چمن سبز فرا خوانده باشند. مثل کسی که از بلایی سخت رهایی یافته باشد.

«ربیع‌الاول» احساس امنیتی خاصی را چون خون در رگ‌های فسرده و تار و پودم دوانید. مثل این بود که همه سردی و فسردگی زمستانی سخت را پشت سر گذاشته باشم؛ دست به دعا برداشتم در حالی که مطمئن بودم در آستانه ربیع هیچ خواسته و آرزویی رد نمی‌شود. آنقدر خواستم که خودم خجالت کشیدم.

«ربیع‌الاول» همه بهار، همه امید، همه فرخندگی طلوع ستاره درخشان محمد(ص) را یک‌جا با خود دارد؛ به همان سان که بوی دل‌انگیز خلاصی و هجرت را به مشام ماندگان در بند بلا و زنجیر بی‌کسی می‌رساند. ذکر بلندی که هر سال می‌آید تا شاید گرد خستگی، ماتم و غفلت را از سیمای زمان، زمین و مردم بزدايد.

«ربیع‌الاول» همه نام «محمد» و همه نام رحمت را با خود دارد؛ چرا که در این ماه «رحمة للعالمین» چون مرواریدی رخشان از گنج‌خانه خداوندی پای بر عرصه خاک مکه نهاد.

«ربیع‌الاول» ذاکر نام مردی است که چونان شهابی رخشان می‌آید تا نام «محمد» و آیه رحمت را بر گستره زمین جاری سازد. مرواریدی که از گنج‌خانه غیبت سر بر می‌آورد.

نمی‌دانم چه پیوندی میان این دو ستاره، دو مروارید سبز، محمد و مهدی است که هرگاه نام یکی بر زبان جاری می‌شود به ناگاه دیگری بر صفحه ضمیر و خاطر نقش می‌بندد.

نمی‌دانم بگویم کدامین را دوست‌تر دارم. جایی برای قیاس نمانده؛ هریک به خاطر می‌آید، جمال دیگری مرا از قیاس می‌راند.

دو مروارید سبز که هر دو محمدند و هر دو مهدی، هر دو آیه‌های رحمت‌اند و زیبایی که چون یک باغ گل سرخ بر چهره‌ای نورانی شکوفا می‌شوند. محمد، مهدی است و مهدی، محمد که می‌آید. هر دو ستوده‌شده‌ای هادی که در سیما، در یک نام و برای یک مقصد ظاهر شده‌اند.

مهدی، ماهی درخشان که با دستار محمد، نام محمد و کتاب محمد می‌آید تا همگان را به راه او بخواند.

دارایی‌ام تویی!

سید مهدی نژاد هاشمی

آقا اجازه! من بنویسم برای تو
دارایی‌ام تویی، دل و جانم فدای تو
می‌خوانمت به حرمت آوای قدسی‌ات
جان می‌دهد به ما نفس آشنای تو
وقتی طلوع می‌کنی از پشت ابرها
گل می‌کند زمین و زمان، زیر پای تو
در آسمان دهکده اعجاز می‌شود
با شعله‌ای که می‌دمد از چشم‌های تو
برگرد آخرین سفری را که رفته‌ای
تب کرده‌اند هر دو جهان در هوای تو

برگرد تا گره بخورد لحظه‌ای به هم
فریاد گریه‌های من و های‌های تو
آقا بیا که هر کسی از راه می‌رسد
سر می‌دهد طنین «أنا الحق» به جای تو!
تنها خودت شفاعت‌مان کن که این طلسم
وا می‌شود به مُعْجِزَةُ رَبَّنَا تو





ویژگی‌های امام زمان (عج): حکومت بر همه چیز

مریم پاک آئین

اگر از شما بپرسند که حضرت امیرالمؤمنین (علی) را با چه ویژگی‌های شاخصی می‌شناسید، احتمالاً نخستین چیزهایی که به ذهنتان می‌رسد، **زهد** و **عدالت‌ورزی** ایشان است. شاید فکر کنید که علتِ خطور کردن چنین چیزی به ذهنتان به دلیل تکرار شبانه‌روز این صفت‌ها از رسانه‌هاست؛ اما خوب است بدانید که علاوه بر القای رسانه‌ها، برجسته بودن این صفات در حضرت امیر(ع)، سبب می‌شود که ایشان را با این ویژگی‌ها به خاطر بیاوریم.

مشکل وقتی ایجاد می‌شود که نام امام باقر(ع)، امام کاظم(ع) و امام هادی(ع) را به همان اندازه نمی‌شنویم و به همین خاطر نمی‌دانیم ویژگی‌های برجسته آنان چیست؛ این در حالی است که از زمان خلقت این انوار مقدّس، خداوند صفاتی را در هر کدام از آنان برجسته‌تر ساخته است. مثلاً همه امامان، دارای علم و کرامت و رحمتند؛ اما حضرت محمد(ص) در هستی به عنوان مظهر رحمت، یا همان **رحمة للعالمین** معرفی شده‌اند. امامت یکی از اصول اعتقادی مسلمانان مؤمن است. بنابراین درباره همه امامان معرفت یافته و به آنان عشق و محبت می‌ورزند؛ اما به نحو خاص، مردم موظّفند که امام عصر و زمان خود را بشناسند و فرمانبرداری از ایشان را در رأس همه امور خود قرار دهند تا اعمالشان مورد قبول خداوند واقع شود.^۱

راستی، این روزها که حرفی از آقای غریب ما نیست، جز اشک و ناله و غرولندهای بی‌حساب و کتاب، چه چیزی از امام زمان خویش در ذهن داریم؟ در این مجموعه، سعی می‌کنیم شما را با ویژگی‌های خاص حضرت مهدی(عج) آشنا کنیم. باشد که راه برای شناخت ایشان هموارتر گردد؛ ان شاء الله.



فرمانروای پیروز

از زمان حضرت آدم(ع) تا حضرت خاتم(ص)، ۱۲۴ هزار پیامبر، به علاوه اوصیای آنان در جهان به تبلیغ نام خداوند پرداخته‌اند. از میان این هزاران انسان الهی، هیچ کدام تا به حال موفق نشده‌اند که حکومتی بر مبنای حلال و حرام خداوند برپا کنند و تمام حدود الهی را در آن به اجرا بگذارند. اگر فکر می‌کنید حضرت سلیمان(ع) از ذیل ایشان خارج می‌شوند، اشتباه می‌کنید. هرچند حضرت سلیمان(ع) در زمان رسالت خودشان حکومت تشکیل دادند، اما آن حکومت با تمام جلال و جبروتش، هرگز به پای حکومتی نمی‌رسد که حضرت مهدی(عج) بنا می‌کنند.



علاوه بر این، تا به حال پیش نیامده است که پیامبران و اوصیای آنان، بتوانند تمامی مردم زمان خود را آراسته به دین خداوند گردانند. همیشه دشمنان و مخالفانی وجود داشت که حکومت رسولان الهی را مورد تهدید قرار بدهد. تنها کسی که موفق خواهد شد بر همه چیز حکومت کند، حضرت صاحب الامر(عج) است. کسی که خداوند برای روزهای نابودی دشمنان و عزت و سربلندی دوستان، ذخیره کرده است. کسی که ندای اسلام را به جای جای زمین می‌رساند و دشمنی برای دشمنی باقی نمی‌گذارد.



درباره حکومت حضرت فرموده‌اند:

«بی‌شک دین محمد(ص) به هر نقطه‌ای که شب و روز می‌رسد، خواهد رسید تا که شرکی بر زمین نماند و نیز، شهری نخواهد ماند؛ جز آنکه در آن بانگ لااله الا الله و محمد رسول الله، صبحگاه و شامگاه ندا می‌شود.»^۲



به همین دلیل است که در «دعای ندبه» می‌خوانیم: «فدایت بشوم! که خداوند عقدی برای عزت و جلالت تو بسته است که اندیشه و ذهن، پایانی برای آن نمی‌تواند تصور کند.»^۳ همچنین در معراج، رسول اکرم(ص)، با اشاره به انواری، از خداوند پرسیدند که آنها چه کسانی هستند و خداوند پاسخ داد: «اینها ائمه‌اند و این قائم، حلال مرا، حلال می‌کند و حرام مرا حرام می‌کند و ای محمد! از دشمنان من انتقام می‌کشد. ای محمد! کسی که او را دوست دارد، دوست دارا!»^۴

این است ویژگی منحصر به فرد آقای ما؛ حاکم کردن اسلام بر همه جا؛ حکومت بر همه چیز!

پی‌نوشت‌ها:

۱. شفیعی سروسستانی، ابراهیم، «معرفت امام زمان(عج) و تکلیف منتظران»، ج ۱، ص ۱۴۶؛ به نقل از «بحارالانوار»، ج ۸، ص ۳۶۸، ج ۳۲.
۲. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، «ینابیع المودة»، ص ۵۰۷.
۳. «بحارالانوار»، ج ۹۹، ص ۱۰۸؛ نهایندی، علی اکبر، «عبقری الحسان»، ج ۷، ص ۳۲۶.
۴. «مقتضب الاثر»، ص ۲۴.



نشانه‌های آمدن: شورش مرد سرخ‌موی

پ. میعاد

سفیانی از دردسرسازترین شخصیت‌هایی است که پیش از ظهور قیام می‌کند. بخشی از اعمال او پیش از ظهور و بخشی از آن پس از ظهور اتفاق می‌افتد.

قیام سفیانی در پی انتقام و شعار او انتقام! آتش است.^۱ جنگ سفیانی و حضرت مهدی(عج) برای دین است و این جنگ از زمان ابوسفیان خاموش مانده، با فتنه‌ها و توطئه‌ها درآمیخته و در نهایت در همان قبیله «بنی‌کلب»، از میان چشم‌های خون‌آلود سفیانی ظاهر می‌شود.

ماجرا این است که هرچه پیامبر اکرم(ص) فرمودند، عکس آن در خاندان ابوسفیان گفته شد و مردم نیز به همین راه نادرست دعوت شدند. در جای جای تاریخ اسلامی این تقابل را می‌توان دید. ابوسفیان با پیامبر اکرم(ص) جنگید، معاویه با امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن(ع)، یزید با امام حسین(ع) و سفیانی نیز با قائم آل محمد(ص) خواهد جنگید.^۲

شروع شورش

سفیانی از «وادی یابس» (به معنای بیابانی خشکیده) خروج می‌کند.^۳ وادی یابس مرز بین «اردن» و «سوریه» است. هم‌زمان با او یمانی و سید خراسانی قیام می‌کنند و هر دوی آنها حق هستند.

سفیانی لشکری با سیصد و شصت سواره فراهم و به سمت سوریه حرکت می‌کند.^۴ در این راه، ابقع و اصهب - دو شخصیت آخرالزمانی قدرت‌طلب در روایات - را که تشنه قدرت هستند، به قتل می‌رساند و خاندان آنها را نیز نابود می‌کند تا بتواند حکومت را تصاحب نماید.

در ماه رمضان، سی هزار نفر از قبیله بنی‌کلب با سفیانی بیعت می‌کنند تا در مسیر نامشروعش او را یاری نمایند.^۵

سپاه سفیانی، سپاهی است با خوی وحشی‌گری و خونریزی. آنها در کنار «رود فرات»، با لشکریان تُرک و روم می‌جنگند. مردان را می‌کشند و زنان را به اسارت می‌برند.



برخی از جنایات سفیانی

سفیانی که کینه‌عجیبی از شیعیان دارد، برای سر آنها جایزه تعیین می‌کند و این زمانی است که همسایه به همسایه هجوم می‌برد تا سرش را برای جایزه ببرد!^۶ همچنین هفتاد نفر از عالمان دینی را می‌کشد و سفیانی، رهبر آنان را به دست خود خاکستر می‌کند؛ علمایی که به گفته صادق آل رسول (ع) جای خالی یک نفر از آنان را نمی‌توان پر کرد.^۷ همچنین سفیانی، کسی است که مزار شریف پیامبر اسلام (ص) را ویران می‌سازد.^۸



تصرفات

سفیانی در مدت شش ماهه پیش از ظهور، موقف می‌شود پنج منطقه را تصرف کند که این مناطق شامل: «سوریه»، «عراق»، «اردن»، «فلسطین» و بخشی از «عربستان» می‌شود. این مناطق به **کُورِ خَمَس** (به معنای نواحی پنج‌گانه) معروفند.^۹

سفیانی مرکز حکومتش را در «شام» قرار می‌دهد.



او سپاهی نیز به «ایران» گسیل می‌دارد که این سپاه در «فارس» توسط نیروهای سید خراسانی متوقف می‌شود و لشکر سفیانی از ایرانیان به سختی شکست می‌خورد.

حکومت سفیانی در کل نه ماه طول می‌کشد که سه ماه آن در دوران ظهور و شش ماه آن در غیبت است.^{۱۰}

او پس از اینکه خبری درباره امام زمان (عج) می‌شوند، سپاهی بزرگ به «مکه» می‌فرستد که این سپاه هرگز به آنجا نمی‌رسد؛ چرا که خداوند، مکه را حرم امن الهی قرار داده است. پیش از رسیدن سپاه به مکه، در منطقه‌ای که به «بیداء» معروف است، زمین دهان باز می‌کند و سپاه را فرو می‌بلعد.^{۱۱}

شکست لشکر از ایران از سویی و از سوی دیگر، خبر بلعیده شدن سپاه توسط زمین، سفیانی را زمین‌گیر می‌کند. او که از ترس جانش می‌گریزد، در این میان با سپاه حضرت مهدی (عج) رو به رو می‌شود. سپاهیان او هلاک می‌شوند و سفیانی به دست امام یا یکی از یاران ایشان به هلاکت می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. «الغیبة نعمانی»، ص ۱۳۵.
۲. «بحارالانوار»، ج ۵۲، ص ۱۸۲.
۳. «کمال الدین»، ص ۶۵۱.
۴. «یوم الخلاص»، ص ۶۷۱.
۵. همان.
۶. «الغیبة شیخ طوسی»، ص ۲۷۳.
۷. «بحارالانوار»، ج ۵۲، ص ۲۲۰.
۸. «الزام الناصب»، ج ۲، ص ۱۶۶.
۹. «شش ماه پایانی»، ص ۸۰.
۱۰. «الغیبة نعمانی»، ص ۲۰۲.
۱۱. «منتخب الاثر»، ج ۳، ص ۹۱.

منابع:

- السّاده، مجتبی، «شش ماه پایانی»، ترجمه محمود مطهری‌نیا، تهران، موعود عصر (عج).
- «آخرین نشانه‌های ظهور»، چهل حدیث موعود، واحد پژوهش موعود، تهران، موعود عصر (عج).
- صدر، سید محمد، «تاریخ پس از ظهور»، ترجمه حسن سجّادی‌پور، تهران، موعود عصر (عج).



تصوّر امام خشن؛ درست یا نادرست؟

آقای محمدعلی سهرابی از «مشهد» پرسیده‌اند: با برخی از دوستان که صحبت می‌کنم، تصوّر خوبی از ظهور امام مهدی(عج) ندارند و می‌گویند که ظهور ایشان همراه با قتل و خشونت و خونریزی‌های فراوان است، آیا واقعاً همین‌طور است؟

در پاسخ این برادر عزیزمان لازم می‌دانیم، نکاتی را یادآور شویم:

۱. امام مهدی(عج) شبیه‌ترین مردم به رسول خدا(ص)

در روایات متعددی ب این موضوع تأکید شده است که امام مهدی(عج) شبیه‌ترین مردم به رسول خدا(ص)، چه از نظر چهره و شمایل ظاهری و چه از نظر خلق و خو و رفتار است. از جمله در روایتی که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده، می‌خوانیم:

«نهمین نفر از ایشان (فرزندان امام حسین(ع)) قائم (برپا دارنده) اهل بیت من و مهدی است. او شبیه‌ترین مردم به من در شمایل، گفتار و رفتار است...»^۱
در روایت دیگری وقتی راوی از امام محمدباقر(ع) می‌پرسد: وقتی قائم به پا خیزد، چگونه با مردم رفتار می‌کند؟ آن حضرت پاسخ می‌دهند:
«آن‌گونه که رسول خدا - که درود و سلام خدا بر او و خاندانش باد - رفتار می‌کردند تا زمانی اسلام آشکار و فراگیر شود.»

دوباره راوی می‌پرسد: سیره رسول خدا(ص) چگونه بود؟ و امام پاسخ می‌دهند:
«آنچه مربوط به جاهلیت بود، نابود ساخت و با عدالت به مردم روی نمود...»^۲

و امام حسن عسکری(ع) نیز فرزند خود را شبیه‌ترین مردم به رسول خدا(ص) معرفی می‌کنند و می‌فرمایند:

«خدا را سپاس می‌گویم که مرا از دنیا نبرد، تا اینکه جانشینم را به من نشان داد. او شبیه‌ترین مردم به رسول خدا - که درود خدا بر او و خاندانش باد - است...»^۳
همه ما می‌دانیم که رسول خدا(ص) چنان مهربان و رئوف بودند که حتی حاضر نشدند، دشمنان خود را نفرین کنند. این ویژگی رسول خدا(ص) در «قرآن کریم» نیز مورد ستایش قرار گرفته و خداوند می‌فرماید:

«به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوش‌خوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی، از گرد تو پراکنده می‌شدند.»^۴
و در جای دیگر نیز می‌فرماید:

«هر آینه پیامبری از خود شما بر شما مبعوث شد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد، بر او گران می‌آید. سخت به شما دل‌بسته است و با مؤمنان رئوف و مهربان است.»^۵
بنابراین، نسبت دادن خشونت و سنگدلی به فردی که شبیه‌ترین مردم به پیامبر خاتم، حضرت رحمة للعالمین(ص) است، هرگز شایسته نیست.

۲. قاطعیت لازمه گسترش عدالت

چنان که می‌دانیم امام مهدی(عج) با هدف گسترش ایمان، عدالت و معنویت و از بین بردن همه مظاهر کفر، ستم و فساد، قیام جهانی خود را آغاز می‌کنند و طبیعی است، نهضتی که با این اهداف آغاز گردد با مقاومت و مانع‌تراشی سران کفر و ستم و مروجان فرهنگ فساد و تباهی روبه‌رو می‌شود. بنابراین امام مهدی(عج) برای پیشبرد اهداف خود چاره‌ای جز جنگیدن و درگیر شدن با سران جبهه کفر و استکبار و برخورد قاطع با کسانی که مانع قیام عدالت‌گستر ایشان هستند، ندارند. اما آن حضرت در نبردهای خود، هرگز خون بی‌گناهی را بر زمین نمی‌ریزند و در آغاز حرکت خود نیز از یارانشان بیعت می‌گیرند که:

«مسلمانی را دشنام ندهند؛ خون کسی را به ناحق نریزند؛ به آبروی کسی لطمه نزنند؛ به خانه کسی لطمه نزنند؛ به خانه کسی هجوم نبرند؛ کسی را به ناحق نزنند و...»^۶



به دلیل همین رفتار مناسب با عموم مردم است که در روایات می‌خوانیم، پس از ظهور همه ساکنان زمین از امام مهدی(عج) خشنودند و به او عشق می‌ورزند:

«شما را به مهدی، مردی از قریش بشارت می‌دهم که ساکنان آسمان و زمین از خلافت و فرمانروایی او خشنودند.»^۷

۳. روایت‌های ساختگی و نسبت‌های ناروا

متأسفانه در طول تاریخ اسلام، افراد مختلفی با اغراض و انگیزه‌های متفاوت به وارد کردن روایات ساختگی در مجموعه روایات نقل شده از پیامبر اکرم(ص) یا دستکاری در روایات ایشان پرداخته‌اند و روایات باب مهدویت نیز از این موضوع دور نمانده است. با بررسی روایات متعددی که به نوعی تصویری خشن از حرکت عدالت‌گستر امام مهدی(عج) ارائه می‌دهند روشن می‌شود که راوی تعداد زیادی از آنها فردی است که علمای رجال او را بدنام و دروغگو خوانده‌اند که در نتیجه، این روایات از اعتبار ساقط شده و نمی‌توان به آنها استناد کرد.

بنابراین، در بررسی روایات مربوط به حوادث پس از ظهور باید بسیار مراقب بود و هر روایتی را به راحتی نپذیرفت.

با توجه به نکات یاد شده، متوجه می‌شویم که هرگز نمی‌توان ظهور امام مهدی(عج) را که از ابتدای آفرینش تاکنون همه عدالت‌خواهان جهان در آرزویش بوده‌اند، حرکتی خشونت‌بار، همچون جنگ‌هایی که در سراسر تاریخ در کره خاک در جریان بوده، تلقی کرد؛ بلکه این حرکت به دلیل آنکه با هدف از بین بردن همه مظاهر ظلم و ستم و گسترش عدالت در سراسر جهان آغاز شده، در همه مراحل خود از هرگونه آمیختگی با ظلم و ستم به دور و کاملاً منطبق بر موازین عدالت است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. «بحارالانوار»، ج ۵۲، ص ۳۷۹.
۲. همان، ج ۵۲، ص ۳۸۱، ح ۱۹۲.
۳. همان، ج ۵۱، ص ۱۶۱، ح ۹.
۴. سوره آل‌عمران، آیه ۱۵۹.
۵. سوره توبه، آیه ۱۲۸.
۶. لطف‌الله صافی گلپایگانی، «منتخب‌الاثار»، ص ۴۶۹.
۷. شیخ حرّ عاملی، «اثبات الهداة»، ج ۲، ص ۵۲۴.

روز آقایی



امروز روز آغاز امامت حضرت مهدی(عج) است... روز مولایمان؛ آقا صاحب الزمان(عج). صدای «زیارت آل یاسین» با صدای دلنشین استاد فرهمند در اتاق پیچیده:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سَلَامٌ عَلَيَّ آلِ بَيْتِ، السَّلَامُ عَلَيْنِكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْنِكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدِيَانَ دِينِهِ؛ سلام بر آل یاسین! سلام بر تو ای دعوت کننده به خدا و دانا به آیاتش! سلام بر تو ای واسطه خدا و سرپرست دین او!»

یاد حرف‌های حاج آقا می‌افتم...
حاج آقا می‌گفت:

اصل اصیل دین، محبت است... ولایت است...

همه چیز با ولایت معنا پیدا می‌کند: نماز، روزه، خمس و زکات باید همراه باشد با ولایت علی(ع) و اولاد علی(ع). همه زندگی ما، همه کارهایمان، نوشته‌هایمان، حرف‌هایمان، فکرمان، درس خواندنمان و... به همان اندازه که به این ولایت نزدیک باشد، ارزش پیدا می‌کند.

فرهمند زمزمه می‌کند:

«السَّلَامُ عَلَيْنِكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ؛

سلام ای به جای مانده از جانب خدا بر زمین!»

حاج آقا می‌گفت:

روایت داریم که بهترین مردم (خَيْرُ النَّاسِ) کسانی هستند که یا ذکر اهل بیت(ع) را می‌گویند یا مردم را به سوی آنها دعوت می‌کنند.
می‌گفت:

علی(ع) و اولاد علی(ع) واسطه بین خداوند با بنده‌هایش هستند. امکان ندارد جز از مسیر ولایت اینها به خدا رسید. امکان ندارد جز از مسیر رضایت اینها به رضایت خدا رسید...
حاج آقا می‌گفت:

حدیث داریم که اساس دین بر محبت است و ولایت. هرچقدر قلب ما از محبت اهل بیت(ع) سرشارتر باشد، هرچقدر ارادت و افتادگی ما در برابر این خاندان بیشتر باشد، به همان اندازه به خدا نزدیک‌تریم.

صدای فرهمند تو گوشم می‌پیچد که با سوز خاصی می‌گوید:

«لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ؛

محبوبی جز او و خاندانش نیست.»



یاد حرف حاج آقا می‌افتم که می‌گفت:

الآن، امروز، توی این عصر و زمان هم، فقط یک راه نجات وجود دارد؛ فقط و فقط یکی: آن هم راه امام زمان(عج) است.

حاج آقا می‌گفت:

اگر حرفی می‌زنید، چیزی می‌نویسید یا کاری می‌کنید که نتیجه‌اش چیزی غیر این دو تاست، رهاش کنید. دورش بیندازید.

توی زندگی فقط دنبال یک چیز باشید: فقط دنبال این باشید که لحظه به لحظه، معرفت، عشق و ارادتتان نسبت به امام زمانتان بیشتر بشود. بقیه چیزها سراب است.

حاج آقا می‌گفت:

هنرتان، علمتان را، پولتان را، قلمتان را، عمرتان را، مفت خرج نکنید. مفت از دست ندهید. هر کدام از اینها را اگر در راهی غیر راه امام زمان(عج) مصرف کنید، باختید و شک نکنید که در انتها هم چیزی جز سیاهی برداشت نمی‌کنید.

زیارت «آل یاسین» به انتها رسیده:

«فَنَفْسِي مُؤْمِنَةً بِاللَّهِ وَحَدَّةَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِكُمْ يَا مَوْلَايَ أَوْلَكُمْ وَ أَحْرَكُمْ وَ نَصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ؛

پس دل من به خداوند ایمان دارد، خدای یکتای بی‌همتا و به رسول او(ص) و به امیرالمومنین(ع). و به شما - ای مولایم - از نخستین تا واپسینان ایمان دارم و همواره آماده یاری شمایم و دوستی من فقط برای شماست.»

حاج آقا می‌گفت:

اگر می‌خواهید قلمتان، پولتان، کارتتان، علمتان، سوادتان، حرف‌هایتان، لحظه‌هاتان نور داشته باشد، بعداً نجاتتان بدهد و توشه‌ای برای آخرتان بشود، باید دیگران را به راه امام زمان(عج) دعوت کند. اینها همه وسیله‌هایی هستند که باید دیگران را به یاد امام زمان(عج) بیندازد.

«آمین آمین؛

بپذیرید، بپذیرید!»



معجزه آهو



یک روز در حالی که مشغول آماده کردن ناهار بودم، دیدم که پسر شش ساله‌ام، به طرف انبار می‌رود. من فقط پشت او را می‌دیدم. برخلاف روزهای دیگر، بی‌خیال راه نمی‌رفت؛ بلکه بسیار با احتیاط گام برمی‌داشت و تلاش می‌کرد، بی‌سر و صدا راه برود. طولی نکشید که وارد انبار شد. سپس به سرعت، از انبار خارج شد و به طرف خانه دوید!

بار دیگر، او را در حالی که با گام‌های بلند به طرف انبار می‌رفت، دیدم. حدود یک ساعت، رفت و آمدهای او ادامه داشت. با احتیاط، وارد انبار می‌شد، سپس به طرف خانه می‌دوید.

دیگر طاقت نیاوردم. یواشکی او را تعقیب کردم تا سر از کارش دریاورم. آرام آرام، وارد انبار شدم. یک‌دفعه، با صحنه بسیار عجیبی رو به رو شدم. بچه آهویی دیدم که سرش را روی دستان پسرم گذاشته بود و دو تا آهوی دیگر نیز بالای سر آنها ایستاده بودند. به نظر می‌رسید برّه آهو، تازه متولد شده باشد. همین که خواست دوباره به خانه برگردد، پنهان شدم تا مرا نبیند. او را با چشمانم تعقیب کردم. پسرم در حالی که یک فنجان دستش بود، به طرف شیر آب رفت و به زحمت، آن را باز کرد و فنجانش را پر از آب کرد؛ سپس با دقت، آن را بست و با احتیاط، به طرف انبار آمد. زیر نور آفتاب، نفس نفس زدن‌هایش را احساس می‌کردم. بار دیگر، وقتی خواست به طرف شیر آب برود، من نیز پشت سر او رفتم تا به او کمک کنم. وقتی که می‌خواست شیر آب را باز کند، پیش‌دستی کردم و شیر آب را باز کردم. همین که متوجه من شد، اول کمی ترسید؛ ولی وقتی لبخندم را دید، کمی آرام شد.

به او کمک کردم تا آب را برای آن بچه آهو ببرد و من هم به آشپزخانه رفتم و کوزه‌ای پر از آب برداشتم و به دنبال او راه افتادم. کوزه آب را کنارش گذاشتم و کمی دورتر از انبار نشستم و آنها را تماشا کردم. بهترین و زیباترین صحنه‌ای بود که در طول زندگی‌ام می‌دیدم. بسیار قشنگ بود.

همین‌طور که آنها را تماشا می‌کردم، اشک از چشمانم جاری شد. دو سه روز بعد، حال برّه آهو بهبود یافت و همراه پدر و مادرش انبار را ترک کردند. همین که آنها مزرعه ما را ترک کردند، ابرهای بارانی در آسمان ظاهر شدند و طولی نکشید که باران رحمت خداوند باریدن گرفت و همه مردم را خوشحال کرد.

گرم‌ترین روز فصل بود. حدود یک ماه بود که هیچ بارانی نباریده بود. محصولات داشت خشک می‌شد. شیر گاوها خشکیده بود. اثری از آب در رودخانه نبود. چنان فصل خشکی بود که کشاورزان، در آستانه ورشکستگی بودند. هر روز، همسرم و برادرش با زحمت بسیار زیادی، زمین‌های کشاورزی را آبیاری می‌کردند. اگر به زودی بارانی نمی‌آمد، ما نیز هر آنچه محصول داشتیم، از دست می‌دادیم.

پیشوایان تاریکی:

نمرود، خشمگین و افسار گسیخته، با عصای طلایی‌اش از یک سو به سوی دیگر حرکت می‌کرد و هر از چند گاهی به ابراهیم(ع) می‌نگریست که در میان غل و زنجیر ایستاده بود و تماشایش می‌کرد. نمرود، در مقابل ابراهیم(ع) ایستاد و سرش را بالا گرفت و گفت: من خدای این سرزمین هستم؛ خدای تو کیست؟ ابراهیم(ع) فرمود: «خدای من آن است که زنده می‌کند و می‌میراند.» نمرود، خنده‌ای هزینانی کرد و گفت: همین؟ و فریاد زد: آن دو نفر را که دیروز زندانی کرده بودم، بیاورید.

دو زندانی بی‌نوا را آوردند. نمرود، با عصایش به آنها نزدیک شد و ضربه‌ای به یکی از آنها زد و گفت: تو آزادی. از امروز تو دوباره زنده شدی و آنگاه شمشیرش را بیرون کشید و در قلب زندانی دیگر فرو کرد. آنگاه بی‌توجه به خونی که از جسد بی‌جان زندانی، جاری شده بود، شمشیرش را در نیام گذاشت و با صدای بلند اعلام کرد: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم.

ابراهیم نبی(ع) به زندانی آزاد شده که وحشت‌زده به خون آن دیگری نگاه می‌کرد، نظری انداخت و فرمود: «اینکه چیزی نیست. اگر می‌توانی، آنکه را کشتی زنده کن.»^۱ و آنگاه فرمود: «پروردگار من، خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد؛ تو اگر می‌توانی از مغرب بیرون بیاور.»^۲ نمرود که با غرور به سخنان ابراهیم(ع) گوش می‌داد، در جایش خشک شد. همچون بیماران زمین‌گیری که توان برخاستن ندارند.^۳ فریادی زد و گفت: او را با تمام گله و رمه‌هایش از اینجا برانید. هرچه می‌خواهد به او بدهید؛ فقط او را بیرون برانید. اگر او در سرزمین شما بماند، دینتان را نابود می‌کند و به خدایانتان ضرر می‌رساند.^۴



محمد مدرسی



نمرود، پادشاه «بابل»، یکی از ظالم‌ترین و فاسدترین پادشاهان در عهد باستان بود.^۵ او ادعای خداوندی داشت و با اعتقاد خود به بت‌ها، عقاید مردم را فاسد کرده بود.^۶

او کسی بود که فرمان داد شکستن بت‌ها به آتش بیندازند. در روایات آمده است که آتشی به اندازه کوه تدارک دیدند و حضرت ابراهیم(ع) را با منجنیق در وسط آتش انداختند.^۷ نمرود این صحنه‌ها را از ساختمانی که برایش ساخته بودند، مشاهده می‌کرد. وقتی که دید حضرت ابراهیم(ع) در میان آتش رها و آزاد از قید و رنج نشسته است، گفت: انسان باید معبودی، مانند معبود ابراهیم داشته باشد؛ ولی در همان هنگام یکی از ساحران به دروغ مدعی شد که نسوختن ابراهیم نبی(ع) در اثر ورد اوست و بدین ترتیب، بارقه هدایت را در نمرود خاموش ساخت.^۸

امام صادق(ع) در روایتی زیبا فرمودند:

«فرعون زمان ابراهیم(ع) و اصحابش، همه حرام‌زاده بودند که به سرعت به کشتن پیغمبر راضی شدند و فرعون موسی(ع) و اصحابش، همه حلال‌زاده بودند که گفتند: او و برادرش را رها کن و ساحران را جمع کن و حکم به کشتن ایشان نکردند؛ زیرا که راضی نمی‌شوند به کشتن پیغمبر یا امام؛ مگر فرزند رابطه نامشروع.»^۹

امام صادق(ع) درباره مجازات بدترین‌های عالم فرمودند: «به راستی، سخت عذاب‌ترین مردم در روز رستاخیز هفت نفرند: قابیل، فرزند آدم(ع) که برادرش را کشت، نمرود که با حضرت ابراهیم(ع) درباره پروردگارش، به بحث نشست، دو نفر از بنی اسرائیل که قوم خود را یهودی و مسیحی نمودند، فرعون که گفت: من پروردگار بلند مرتبه شمایم و دو نفر از این امت که یکی از دیگری بدتر است و در تابوتی شیشه‌ای در شکافی در زیر دریاهایی از آتش است، [مجازات می‌شوند].»^{۱۰}

پس از سرد شدن آتش بر حضرت ابراهیم(ع)، نمرود آن حضرت را از زادگاهش تبعید نمود و بدین ترتیب، حضرت ابراهیم(ع) به دردسرهای تازه‌ای گرفتار شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. جزائری، نعمت الله، «قصص الأنبياء(ع)»، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران، فرحان، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۱۶۳.
۲. کلینی، محمد بن یعقوب، «الروضة من الکافی»، ترجمه رسولی محلاتی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴، ج ۲، صص ۲۲۰-۲۲۱.
۳. سورة بقره، آیه ۲۵۸.
۴. طباطبایی، محمدحسین، «داستان‌های قرآن و تاریخ انبیاء در المیزان»، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع)، جزائری، همان، ص ۵۹۹.
۵. همان.
۶. «الروضة من الکافی یا گلستان آل محمد»، ترجمه کمره‌ای، تهران، کتابفروشی اسلامی، ج ۲، ص ۳۲۹.
۸. «ترجمه المیزان»، ج ۱۴، ص ۴۳۳.
۹. مجلسی، محمدباقر، «بخش امامت (ترجمه ج ۲۳ تا ۲۷ بحار الأنوار)»، ترجمه خسروی، تهران، اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ج ۵، ص ۱۹۵.
۱۰. شیخ صدوق، «ثواب الأعمال و عقاب الأعمال»، ترجمه بندرریگی، قم، اخلاق، چاپ سوم، ۱۳۷۹، ص ۴۶۱.

از قول علامه طباطبایی فرمولی برای نجات و رستگاری ذکر شده است. ایشان توصیه کرده‌اند:

وقت خواب، چهار پنج دقیقه‌ای در کارهایی که در طول روز انجام داده‌اید، فکر کرده، یکی یکی از نظر بگذرانید. هر کدام مطابق رضای خدا انجام یافته، شکر بکنید و هر کدام، تخلف شده، استغفار بکنید و این رویه را هر روز ادامه دهید. این روش اگر چه در بادی حال (ابتدای کار)، سخت و در ذائقه نفس، تلخ می‌باشد، ولی کلید نجات و رستگاری است.

فرمول نجات

منبع: کتاب «کلام حکیمانه»، واحد پژوهش موعود، تهران، انتشارات موعود عصر (عج).

بیخشنید، شما عقل کل هستید؟! زهرا رهنما

معرفی آدم عقل کل

کسی که در تمام مشاجرات سیاسی حضور فعال به هم می‌رساند، کارشناس فنی فوتبال و مسائل داوری است، تمام ادوار تاریخ را به خوبی می‌شناسد و تحلیل و بررسی می‌کند، برای تمام بیماری‌ها نسخه شفا می‌پیچد و همیشه از وضعیت هوا، ترافیک جاده‌ها، معضلات اجتماعی، علل بالا و پایین شدن قیمت طلا و ارز و خلاصه هر چیزی که فکرش را بکنید، اطلاع دارد و در مباحثات هرگز از کسی کم نمی‌آورد! در اصطلاح چنین فردی حرّاف خوانده می‌شود و صفت عقل کل، به صورت معکوس برایش به کار می‌رود. با این اوصاف، شما عقل کل هستید؟!

حتماً تا به حال در میان فامیل و دوستان یا در تاکسی و صف اتوبوس و هر جای دیگری، با چنین افرادی روبه‌رو شده‌اید. پر واضح است که در دنیای امروز، پیدا کردن شخصی که در تمام حرفه‌ها سررشته داشته باشد، کار آسانی نیست. پس چه خوب است که گاهی سکوت کنیم و راه را برای کسانی که واقعاً آگاهند، باز بگذاریم.



به من بگو که هستی؟

یکی از مطمئن ترین راه‌ها برای اینکه بفهمید اطرافیان‌تان چه شخصیت‌هایی دارند، این است که ببینید چه می‌گویند. شاید این سخن معروف امیرالمؤمنین (ع) را شنیده‌اید که: «مراقب افکارت باش که گفتارت می‌شود. مراقب گفتارت باش که رفتارت می‌شود. مراقب رفتارت باش که عادتت می‌شود. مراقب عادتت باش که شخصیتت می‌شود. مراقب شخصیتت باش که سرنوشتت می‌شود.» یعنی نهایتاً سخنان ما شخصیت ما را می‌سازند.

«سخن بگویند تا شناخته شوید؛ زیرا آدمی زیر پوشش زبان پنهان است و چون سخن بگوید، قدر و منزلتش روشن می‌شود.»^۱

خط کش عقل

ما آدم‌ها تا وقتی ساکت هستیم، کسی نمی‌داند که واقعاً چه اندازه نسبت به موضوع بحث اطلاعات داریم؛ اما به محض اینکه دهانمان را باز کنیم و حرف بزنیم، دیگران خواهند فهمید که اوضاع از چه قرار است! بعضی‌ها را دیده‌اید که از هر دری که بخواهی، حرفی برای گفتن دارند؟! چنین کسانی، خودشان معرفی خوبی از شخصیتشان ارائه می‌کنند.

«بپرهیز از اینکه در چیزی سخن بگویی که راه آن را نمی‌دانی و از حقیقتش آگاهی نداری؛ زیرا گفته‌ات بر درجه عقلت دلالت دارد و عباراتی را که می‌گویی، از معرفت و آگاهی‌ات خبر می‌دهد.»^۲



چوپان دروغگو نباشیم!

اگر یکی از این آدم‌های عقل کل را در میان اطرافیان‌تان شناسایی کنید، چقدر روی حرف‌ها و خبرهایش حساب باز می‌کنید؟ کسی که می‌دانید تا به حال بارها و بارها از روی ناآگاهی سخن گفته، اگر خبری به شما بدهد یا حرفی بزند، آیا گفته‌اش را باور می‌کنید؟ حضرت علی (ع) این واقعیت را این‌طور بیان می‌کنند:

«درباره چیزی که از آن علم و اطلاع نداری، سخن مگوی؛ چرا که این کار موجب می‌شود که در سایر گفته‌هایت متهم شوی و شنوندگان در صحت و اصالت دیگر سخنانت که از روی علم گفته‌ای، شک و تردید نمایند.»^۳

حق خدا بر ما چیست؟

می‌گویند آدم‌های عاقل کم حرفند یا کم حرف‌ها، عاقل. فرقی هم نمی‌کند، مهم **رابطه عقل و میزان حرف زدن** است. کسی که عاقل است، می‌داند هر چیزی که می‌گوید، عواقبی دارد و وای به حال روزی که حرفش درست و حسابی هم نباشد. پس ترجیح می‌دهد، **کم حرف بزند تا در سختی هم نیفتد.**

زراره، یکی از یاران امام باقر(ع) می‌گوید: از امام باقر(ع) سؤال کردم: حق خدا بر بندگان چیست؟ در پاسخ فرمودند:

«آن را که می‌دانند، بگویند و در چیزی که نمی‌دانند، توقف نمایند.»^۵ در غیر این صورت، حق خداوند بر گردن ما خواهد بود.

از این به بعد، هر وقت خواستیم درباره یک موضوع اظهار نظر کنیم، مطمئن شویم که راجع به آن اطلاعات کافی و مناسب داریم و زمان و مکان مناسبی را برای بیان آن مطلب انتخاب کرده‌ایم.

«ترک کن سخن گفتن را در چیزی که نمی‌دانی و از آن آگاهی نداری.»^۶



پی‌نوشت‌ها:

۱. «نهج البلاغه»، حکمت ۳۹۲.
۲. امام علی(ع)، «غرر الحکم»، ص ۱۵۸.
۳. «غرر الحکم»، ص ۸۲۸.
۴. «تفسیر صافی»، ص ۳۱۵.
۵. «میزان الحکمه»، ج ۵، ص ۱۴.
۶. امام علی(ع)، «فهرست غرر»، ص ۳۳۳.

همیشه این‌طور نیست که چنین افرادی شناخته شوند و دیگران بفهمند که آنچه می‌شنوند، حقیقت نیست. خیلی وقت‌ها ما در مکان‌های عمومی، از آدم‌های غریبه حرف‌هایی را می‌شنویم که نمی‌دانیم از زبان چنین افرادی است. به همین خاطر آن را باور می‌کنیم. در این صورت چنین افرادی علاوه بر سخن بیهوده گفتن، مسئول اخبار دروغ و کذبشان هم هستند.

خداوند در **آیه ۳۶ سوره اسراء** می‌فرماید:

«هرگز از پی آنچه علم و اطمینان نداری مرو و ناآگاه قدم برمذار که گوش و چشم و دل آدمی در پیشگاه الهی مؤاخذه می‌شوند و مسؤولند.»

البته این نکته هم مهم است که شنونده باید عاقل باشد! این درست که شایعه‌پراکنی کاملاً اشتباه است و طبق فرموده امام سجّاد(ع): «مجاز نیستی هرچه را که می‌خواهی بگویی.»^۴ اما مجاز هم نیستیم اخباری را که از صحت آن کاملاً مطمئن نشدیم، پراکنده کنیم. یک جمله معروف می‌گوید:

دیده‌ات را بازگو نکن، چه برسد به شنیده!



خاطره آفلاین از

کلاس آنلاین



محمد حاجی زاده - ۱۴ ساله از «آمل»

تو کلاس آنلاین، معلم یک دفعه گفت: بچه‌ها تصویر بدید! ویس بچه‌ها پشت سر هم می‌آمد که: آقا ما آمادگی نداریم. تیپ من کمی جیغ بود؛ تی شرت آستین‌دار پوشیده بودم؛ ولی از نوع گلدارش و رنگش یک کم به زنانه می‌زد. چیزی نگفتم. استاد گفت: رحیمی! تصویر بده! گفت: نه آقا! اگر می‌شود، دفعه بعد.

اسم چند تا از بچه‌ها را که گفت، هر کسی ناله کرد و نه آورد. یکی از بچه‌ها برای اینکه فضا را عوض کند، گفت: آقا! اگر راست می‌گویید، چرا خودتان تصویر نمی‌دهید؟! معلم، نه گذاشت و نه برداشت و گفت: یک شرط دارد: تا سه می‌شمرم، نامردی نکنید، من تصویر می‌دهم، اسم هر کسی را که گفتیم، او هم مثل من با تصویر باشد. به ریسکش می‌ارزید. به قول شرّ کلاس، کل کل با معلم حال می‌داد! یا علی گفتیم و پشت بندش، تصویر آقا معلم رخ نمود! معلممان را تا حالا این شکلی ندیده بودیم. آن قدر تیپ زده بود که گفتیم، بنده خدا از وسط مهمانی آمده. موها مرتّب، پیراهن تمیز و اتو کشیده؛ باور کنید بوی عطرش را حس می‌کردیم.

گفتیم: آقا! به سلامتی کجا؟

گفت: هیچ‌جا! آمدم سر کلاس. و بلافاصله گفت: اسدی! تصویر بده ببینم! اسدی، بنده خدا دوربین را روشن کرد. با دست داشت موهایش را مرتّب می‌کرد و استکان چای و لقمه‌اش را زد کنار تا جلوی دوربین نباشد. اسم هر کسی را می‌گفت، پشت سرش استیکرهای خنده و تعجب بود که روی صفحه می‌آمد.

قره باغی گفت: آقا! ما تصویرمان غیر قابل پخش است! برایمان پرونده سازی نکنید! تصویرش که آمد، دیدم لباسش آستین ندارد و چشم‌هایش پف کرده بود.

الان نوبت من بود که معلم اسم من را بخواند. بلندگو را یک لحظه قطع کردم و داد زدم: مامان! پیراهنم را بده! (حالا که دارم این خاطره را می‌نویسم، دارم فکر می‌کنم چه جوری است که مامان‌ها جای همه چیز را می‌دانند؛ ولی وقتی بهشان می‌گوی آن را بده، سریع آدرس می‌دهند و می‌گویند، برو خودت بردار!) اسمم را خواند. من هم به ناچار بلندگو و تصویر دادم که همزمان مادرم غرغرکنان پیراهنی را تالاپ پرت کرد روی سرم و گفت: صد مرتبه گفتم لباس گل‌دار نپوش؛ بلکه معلمت خواست یکهو قیافه نحست را ببیند.

خدا را صد هزار مرتبه شکر که مادرم خودش نیامد جلوی تصویر. به هر حال استاد گفت: بچه‌ها درس امروز تمام شد. تمرین‌های که بارگزاری شده را انجام بدهید. قره باغی گفت: آقا! کدام درس؟! استاد گفت: درس امروztان آمادگی بود. همین! شما وقتی می‌دانید کلاس دارید و احتمال اینکه از شما تصویر بخواهم هم هست، چرا هیچ کدامتان آماده نبودید؟! وقتی می‌دانید امام زمان (عج) می‌خواهد بیاید و روی شما، به عنوان بچه شیعه حساب کرده است، چقدر آمادگی دارید؟ آن قدر آماده هستید که گوشه کار را بگیرید؟ همین درستان بود! بروید به سلامت.